



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LADJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

NARRATOR: ASSADOLLAH MOBASHERI

DATE OF INTERVIEW: JULY 2, 1984

PLACE OF INTERVIEW: PARIS, FRANCE

INTERVIEWER: HABIB LADJEVARDI

TAPE No.: 3

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: MOBAA MOBAA
TAPE NO.: 03

(LIFE)-----

AMINI, ALI, BACKGROUND & CHARACTER OF

BAHONAR, JAVAD

BEHESHTI, AYATOLLAH MOHAMMAD-HOSSEIN

CLERGY, POLITICAL ROLE OF

CLERGY, POPULARITY OF

GHOTBZADEH, SADEGH

HAGHEMI-RAFSPANJANI, ALI-AKBAR

LEGISLATURE (IRI), PROCEEDINGS OF

MOTAHARI, AYATOLLAH MORTEZA

SHARIATMADARI, AYATOLLAH MOHAMMAD-KAZEM

روایت‌کننده: آقای دکتر اسدالله مبشری

تاریخ مصاحبه: ۲ جولای ۱۹۸۴

محل مصاحبه: پاریس - فرانسه

مصاحبه‌کننده: حبیب‌الاجوردی

نوار شماره: ۳

- س - این آقایانی که اسم بردید مثل مثلاً "با هنر یک مقداری راجع به اینها صحبت بکنید چه سوابقی؟ چه جور آدمی بود؟ چکاره بود؟
- ج - اینها همه روزی که بیکار بودند همه‌شان هم آدمهای خوبی بودند. آخوند بودند... اینها را دیدیم همه‌شان آخوند...
- س - مثلاً "با هنر" شما برای اولین بار کی دیدید؟
- ج - با هنر؟
- س - بله.
- ج - ما همین چندین سال پیش.. گفتم من یک تشکیلات کتاب چاپ‌کنی هست "شرف‌رهنگ اسلامی" که الان هم هست و آقای برقعسی هم مدیرش هست و اداره میکند. اینها یکروزی آمدند منزل ما، با هنر بود و آقای همین گلزاده غفوری، آمدند از من دعوت کردند که با آنها همکاری کنم.
- س - این صحبت چند سال پیش است؟
- ج - مثلاً "ش" سال پیش، هفت سال پیش.
- س - قبل از انقلاب.
- ج - سه چهار سال پیش، قبل از انقلاب. من هم با کمال میل قبول کردم چون میخواستم کتابهای

مذهبی بنویسم که گران میشد و اینها امکانش را داشتند یکی همین نهج البلاغه بود که نهج البلاغه سه چهارتا ترجمه فارسی شده که همه اش غلط است و خیلی هم از نظر فارسی بد است، این نهج البلاغه از آثار خلاصه نخبه دنیا است از نظر ادبی و مطالب. من دلم میخواست این قشنگ ترجمه بشود. اینکار را دیدم کسی نمیتواند هم سرمایه میخواستند میخواستند بپسند تو بازار تجارت. آدمم و قبول کردم و با اینها مشغول کار شدیم. با اینها کار میکردیم خلاصه کار اینجوری. من مینوشتم و میدادیم اینها هم دنبال کسار چاپ بودند تماس داشتیم. تو اینها گفتم آن گلزاده غفوری مرد بسیار وارد خوبی بود مرد شریفی بعد هم رأی آورد. از تمام کسانی که واقعا " رأی آورد برای مجلس گلزاده بود یعنی چند میلیون رأی واقعی بود برایش نه کسی ریخت نه همچین علاقه ای به آن داشت. مردم می شناختندش رأی دادند. وقتی آمد چندتا سؤال کرد چندتا استیضاح کرد دولت را جواب ندادند، استدلالها پیش قوی بود. یکی دوبار اگر یادتان باشد چند دفعه چند میلیون دلاری بود که بنام اسلحه گرفتند و بعد خوردند همه دنیا هم میدانند اینها راهم سؤال کرد از دولت سؤال کرد که این چه شده؟ این را توضیح بدهید. مهم بود دیگر یک وکیل.. گوش ندادند چون خود اینها متهم بودند آخوندها. چندتا از این واقعه که حالا جزئیاتش و اینها. فشار آورد و محل نگذاشتند و کم کم نمیگذاشتند، مجلس بود، نطق بکنند حرف بزنند جایی که بازرگان اینها را هم نمیگذاشتند، میدادند بی آبرو میکردند اینها را ساکت میکردند یا نمیگذاشتند بگوش کسی برسند گلزاده هم همینطور. گلزاده با فشاری کرد و آمدند سی و چند نفر از وکلای بنا شد که او بسترو کسیون کنند مجلس نروند، گلزاده منجمه. همه هیچ کس گوش نداد بقولش و فاش کرد جز گلزاده این نرفت آنها را دیگر همه رفتند. مجلس اینها خیلی عصیانگی بودند از گلزاده و دوتا پسرش البته آنها هم مجاهد بودند و کاری کرده بودند اینها را گرفتند و خلاصه تیرباران کردند دوتا پسرش را. خوب معلوم است که چه رنجی یک پسر. دامادش و دخترش را هم گرفتند هر دو را حبس کردند که مثل اینکه هنوز هم حبس شایسته

باشند. بعد هم شروع کردند که این وکیل مجلس که نمیشود نیاید و چرا نیاید؟ هی گفتند که هر کس نمیآید از وکالت اخراج کنند. و درست هم میگویند که مردم ازدحام کردند و فلان و میخواستند چون مردمی هست دارند تو آستین که بیایند، میگویند این چه وکیلی است و از این حرفها و از او پرسیدند که چرا نمی آئی؟ جواب بده. این نامه ای نوشت من میدانم. نامه ای نوشت خیلی مدلل خلاصه گفت: "من این سوال را کردم، این سوال را کردم. این کار را کردم کسی گوش نداد. مجلس من برای چه بیایم؟ بیایم چکار بکنم؟" این نامه را خواندند. تو مجلس و مثلاً "ما امید داشتیم که جبهه نهضت آزادی سعی کند این نامه را مردم بفهمند چیست، نامه گلزاده را بفهمند نشان میداد اینها را که اینها چه خطاهای کردند. چرا گلزاده نمیرود؟ چرا... هیچی. آقای رفسنجانی که خوب خیلی هم ز رنگ است درآمد گفته بود که بله ما از ایشان استیضاح کردیم مثل اینکه ایشان از ما استیضاح میکنند، آقای اصلا" موضوعی ندارد و نامه را انداخته بود و تصمیم گرفته بودند که کی موافق است موافقید که رد بشود. اخراج کرد مجلس نه نامه خوانده شد نه کسی فهمید چی بود ملت با اینکه نامه ی بسیار مهم بود خیلی حرف مهمی بود. س- در روزنامه جایی هم چاپ نشد؟

ج- ابداء، مگر میشود روزنامه ای نداریم روزنامه که همه مال دولت است روزنامه دیگری وجود ندارد، قلم آزادی نیست اصلاً". گلزاده. تنها الان تو خانه است و پیرا رسال که من رفتم پیش او این با خانمش که یک سری باید بزنند سرقبر بچه هایش. فرض کن یک سری به این زندان میزنند برای دخترش، یک سری به آن زندان میزنند برای دامادش یک بچه دیگر را گرفتند. تمام روزش سرباقبرستان یا تو زندان، پیرا رسال که زمستان خیلی سرد مشکلی بود و برف و باران سرما اینها هم که پول ندارند که ماشین بگیرد و برود و بعد هم که باید دو نفر از هر خانواده برود از صبح دنبال کوپن گیری که بتواند یک لقمه نان بخورد. اینها نه کسی را دارند. پسرها پیش که کشته شدند، بچه های کوچک از اینها مانده، تک بیگس بی پدر بی مادر کسی نیست که برود اصلاً" نان بخورد اینهم که سرقبرها

است . رفته بودم آنجا عمری آمده بود اینقدر زمین خورده بود این پیرزن تو راهها که تمام بدنش مجروح بود پیاده . با اتوبوس تیکه تیکه توی این برفها . ببینید چه میگردد شما . این وضع .. خودش هم که نمیتواند برود . آنوقت هم اینقدر منیع الطبع است . گفتم آقای گلزاده ما آخر بتو ارادت داریم . تو نباید از ما اینطوری چیز می خواهی نگوئی به ما ، به ما بر می خورد . اجازه بدهید آخرنفت تان را بیاوریم ، رفقای ما یکی برای تان قندوچا شیتان . آخر تو که نمیتوانی بروی اینها هم بچه هستند . باز هم قبول نکرد گفتم ، " نه ، یک جوری میگذرانیم . " گفتم چه جوری میگذرانید؟ برای تان از آسمان که نمیآید . خلاصه ما هستیم که بتو ارادت داریم اجازه بده بیایم قبول بکنید . این برای تان نفت بیاورد ، آن برای تان قند بیاورد . گفتم آقا نهار با دید بیاوریم که کسی نیست . او هم اصلاً قبول نمیکند . مثلاً رفتیم دیدیم که یک مقداری نان سنگک خشک بکهنه پیش که مثلاً خریده خشک شده خالی دارد مثلاً می خورد این غذا پیش است که ، آنهم تازه همیشه . اینهم زندگیش است آنوقت این مردمی که میگویم چند میلیون رأی دادند مردم . یکی سربزند با آن مجلسی ها و کلائی که با این بودید آخر شما چقدر پست هستید ، این را می شناسید چه مردی است فداکاری کرده وظیفه ی وکلالتش را انجام داده . آخر شما هم همه مرفه زندگی . او که قبول نمیکند ولی به این انسان سری بزنید محبتی بکنید . اینطوری است اصلاً آدم متأثر میشود ، بعله .

س - این رفسنجانی از کجا سردر آورده؟ این اصلاً چه کاره بود

ج - اینها بودند . اینها هیچی قبلاً که سمت چیزی نداشته . میگویند مثلاً پسته میفروخته و حالا هم که میگویند پسته های کرمان و بمبمش هم که تشکیلاتی دارد که پسته های همه ایران را میخورد و قبضه که مادر کند به آمریکا . کی بود که یکی از آقایان ما بیست میگفت که فلانکس از آقایان ما را خواسته که متصدی اینکارش بکند در آنجا و این بنساست برود ایران و دنبال این کار ، بادم رفت اسم ها . هیچی اینها آخوند هائی بودند سمت خاصی نداشتند که توی اینها گفتم آنکه اهل کتاب بودند انشمنند بود مرحوم مطهری

بود که خدا رحمتش کند مرد بسیار خوبی بود خیلی مرد درست با هدفی بود . و مسلمان نبود
 و اهل کتاب بود و آثارش را هم که دیدید لابد . خوب ، طالقانی هم که خیلی خوب بود
 چون او هم خیلی با او نمی جوشید و اینها او هم رفت . یک اینهای دیگر خوب روضه خوان
 بودند اهل منبر بودند .

س - بهشتی چه ؟

ج - بهشتی هم همینجور . (؟) میدانم این مدتی درها ممبرک بود که من هم
 گراتس بودم چند پیش بچه هایم آنجا درس میخواندند چون آنجا جای ارزانی بود
 ما میتوانستیم پول بفرستیم ماهی پانصد تومان ما برای بچه ها میفرستادیم . تنها جای
 اروپا بود که میشد با این پولهای کم درس خواند . ایشان ها ممبرک بود من به او نوشتم
 که آقای بهشتی آقا اینجا هم بیا اینها ایرانی هستند آخر کنفرانس بده . من خیال
 کردم برای تبلیغات اسلامی آمده ، من هم که آنجا بودم آمد دعوت مرا پذیرفت و آمد
 یکی دو تا هم کنفرانس بود راجع به مذهب و فلان . دیدم که این مردم مذهبی نمیکند
 حرفهای این . همدیگر را دیدیم و بعد هم آشنا بودیم گفتم تهران بودو من خیلی هم
 به او علاقه داشتم .

س - چه خصوصیاتی داشت ؟

ج - خصوصیاتی من خیال میکردم ، آقا میدانید همانوقت هرکی در اقلیت بود ، همیشه
 همینطور است ، هرکی مثلاً درباری نبود یا شاه خوشش نمیآمد یا سازمان ... آدم دوستش
 داشت و یکی از علل اصلاً " محبوبیت خمینی همین بود که شاه با او بد بود . اگر شاه
 میبوسید و اینها را دعوت میکرد یک مرید هم پیدا نمیکرد . بعد هم دفاع کرد از آخوندها
 که کسی نکرد ، میدانید ؟ همه اینها موجب ..

س - محبت آقای بهشتی بود .

ج - عرض کنم که بله بهشتی بعدها ممبرک بود و آنجا آمد تهران . خلاصه با اینها کار
 میکرد و با اصطلاح ملی بود بحساب ما ، با آن سید صدرالدین جزایری خیلی مانوس بود

او هم از این تعریف میکرد که ایشان مرحوم شده. بعد که آمد اینجا آخوندهای خیلی مذهبی و منتعصب طردش کردند، عصبانی شدند از دستش، این یک تجددمآبی مذهبی نشان داده بود گویا وفلان. و بعد دیدیم که خوب با اینها کار میکرد خوب خیلی هم علیه اش خیلی چیزها پیدا کردند که از دربار و از کجا پول میگرفته و چاپ کردند. حالا این حرفها چقدر صحیح است اینها. خلاصه وضع اینطوری بود که آنجا هم نفوذ داشت در حکومت فعلی خیلی نافذ بود یعنی کارها را او میکرد تو شورای انقلاب در حقیقت او اداره میکرد شورای انقلاب را بعد هم اصلاً

س - شما اصلاً متوجه شدید که از چه موقع اینها یک شبکه‌ای شدند، متشکل شدند این آخوندها و اینها؟ آیا همین مثلاً از همین سه چهار ماه قبل از انقلاب اینها اصلاً متشکل شدند یا اینها از قبل یک برنامه‌ای داشتند؟

ج - نه اینطوری نیست. من خیال میکنم که خیلی سالهای پیش با هم مربوط بودند و برنامه هم داشتند بنظر من چون یک قرآنی وجود دارد که اینها برنامه داشتند و بعد هم که خوب اینها این ایام انقلاب هم تماسهایی گرفتند مثلاً بادم هست که همین دگتر امینی که حالا هم به افحش میدهند ما هم ندیدیمش اینجا، یعنی نمیشود دید دیگر اپوزیسیون را ما نمیتوانیم ببینیم اینجا. بعداً این در زمان چیز قبل از اینکه من بیایم اروپا خمینی آمده بود و به شاه فحش میدادند مردم و توسینه‌زنی‌شان و در قلم محبوب شده بود خمینی چندین بار بنامش بود که، یعنی تیراندازی و گشتار زیادی میشد آخوندها یعنی به مردم ترسیدند که بیایند بیرون و بترسند خمینی و بفرشاه شعسار بدهند. من دیدم که شب خانه بودم، خیلی گشتار میشود بدون شک. رفتم پیسش همین مطهری اینها که رفیق بودم. گفتم آقا این فردا روز خطرناکی است بنظر من مردم می‌آیند بیرون، یعنی آخوندها گسیل می‌گذاشتند دیدم اینها می‌گویند بروید و مردم هم می‌آیند و گشتار میشود زیاد و یک فکری نکنید. چکار کنیم که نشود؟ گفت، خلاصه بعد از مدتی فکر، مرحوم مطهری، "اگر بشود اینها مردم بیایند بیرون بروند خارج شهر

توبیابان تشکل پیدا نکنند. توی شهرکه اینها میروند نظامی ها به اینها تیراندازی نکنند دولت به اینها تیراندازی نکند. اینها هم توی شهر علیه شاه شعار ندهند بیرون که میروند آنجا هر چه که میخواهند بگویند آنجا هم دیگر نظامی ها کاریشان ندارند توشهر هم که نیستند. گفت، " اگر این کار را دولت کمک بکند میشود خونریزی نکسرد مردم هم راضی میشوند چون مردم میخواستند جمع بشوند فحش بدهند، این روحیه مردم است که خسته بودند میخواستند یک خودی نشان بدهند. من رفتم، سحر موقع نماز، منزل دکتر امینی، الهیه مینشست، وبه او گفتم آقای دکتر امینی، به ما مربوط بود خیلی، گفتم این فردا کشتار میشود بدون شک. گفت، " آره. " گفتم شما فکری کردید؟ گفت، " نمیدانم، هر کاری من بتوانم میکنم. " گفتم راهش اینست من با آخوندها صحبت کردم رفقایمان میگویند اینها میآیند بیرون مردم و دولت به اینها کاری نداشته باشد اینها هم شعاری علیه شاه نمیدهند توشهر، جمع میشوند توبیابان تو صحرای آنجا صحبت کنند فحش هم بدهند طوری نمیشود. گفتم که این را حاضرند. گفت، " اگر اینکار باشد من این را جوش میدهم. " مانشتیم و او بلند شد رفت خانه ای علم بود من نشستم خانه شان رفت خانه ای علم و برگشت و گفت، " علم موافقت کرد. " منم خوشحال رفتم منزل مطهری و همینطور هم عمل شد.

س- این کی بود که میگوئید؟

ج- این قبل از انقلاب بود البته من هنوز ایران بودم. قبل از رفتن شاه.

س- علم که ..

ج- بله؟

س- علم که یکی دو سال قبل از ..

ج- علم بود دیگر. هنوز علم بود، علم بود هنوز چیز نیامده بود. بعد آمدیم و به مطهری گفتیم و او هم ممنون شد. غرض اینست که تشکل داشتند توی حوزه ها و تو مسجدها آخوندها با هم رابطه داشتند، مردم را تحریک میکردند گاهی دولت اینها را میگردانست

این آخوندهایی که گرفتند می‌گویند زندان بودیم زندان اینجوری بوده، صدمه‌ای نخوردند. مثلاً همین آقای زفسنجانی رافقای ما که تو زندان بودند با این الان هستند میگفتند اصلاً ناراحتی نداشتند نه شکنجه‌ای بودند صدمه‌ای بود. خیلی هم این دوست داشت بغل میکرد میبوسید سازمان امنیتی اینها را، آنها هم با او چیز میکردند گاهی هم واسطه میشد. اصلاً جوش میداد بین سازمان امنیتی توی زندان را با یک زندانی، همه اینها دیدند تو زندان با هم بودند. عرض کنم که اینکارها را امینی خیلی کسرد برای جلوگیری از خونریزی خیلی. حالا مثلاً ریختند... من تعجب میکنم که آقایان ریختند. البته اوجزهٔ اپوزیسیون است حالا فلان حالا آنها هم خانه‌اش را گرفتند و اموالش را بردند و فلان. امینی خیلی با آخوندها.. اصلاً آخوند دوست هم است، آخوند با زاست. بقول خودش میگوید، "مادرم میگفت تو آخوندبازی، شاه میگفت تو آخوندبازی با آخوندها خیلی..". امینی خیلی مذهبی است. نمازش ترک نشود و فلان اینطوری است و خیلی هم کمک کرد در جلوگیری از خونریزی خیلی کمک کرد امینی قبل از انقلاب و اینها با هم بودند خیلی وقت با هم بودند. تو مساجد هم رخنه داشتند، مردم را هم تجهیز میکردند در قم هم که مرکز بود.

س - مثلاً بهشتی از کی با خمینی آشنا و رفیق شده بود؟

ج - بهشتی؟

س - بله.

ج - خوب خیلی قدیم دیگر. خمینی اصلاً آخوند بود و توی قم بود و اینها هم بالاخره آخوند بودند و رفت و آمد داشتند و آشنا بودند همه با هم. آخوندها همه با هم آشنا هستند، همه همدیگر را می‌شناسند منتها یکعده‌ای از همان اول جدا هستند یا یکعده‌ای روی رقابتهای آخوندی. مثلاً شریعتمداری خوب خیلی مرید داشت خیلی پول داشت، خوب پول هم یک چیزی است. میلیونها مردم. برایش پول میبردند. من گفتم چند روز خانه‌اش متحصن بودیم میدیدیم که مردم می‌آیند پولهای گزاف می‌آوردند، برایش، میلیونها پول برایش

می‌آوردند ولی خوب خرج می‌کرد کتابخانه داشت ، یک جاشی درست کرده بود ، میدانید؟
در نظر آخوندی خیلی مهم بود مقام مهمی داشت . برای آخوندها هم مقدار پولی که برایشان
می‌آید مهم است حساب است یعنی این آقا اینقدر مرید دارد ، مرید ملاک است ، توجه
میکنید؟